

تنش‌های قومی در خوزستان در سال‌های اول انقلاب:

یک انتقاد



در پی انتشار مقاله "مروری بر ظهور و سقوط پدیده خلق عرب ۵۸-۱۳۵۷" در گفتگو شماره ۲۵، پائیز ۷۸، نوشته‌ای به قلم آقای رضا ربیعی در نقد مقاله مزبور به دفتر فصلنامه رسیده است که به رغم طول و تفصیل و همچنین جوانب احساسی، نظر به اهمیت بحث، آن را به همراه پاسخ مختصر آقای آذری شهرضایی منتشر می‌کنیم.

فصلنامه علوم انسانی

برداشتن به موضوعات و پدیده‌های مختلف تاریخی و اظهار نظر در خصوص حوادث و رویدادهای مرتبط به آن قبل از هر چیز بی طرفی و عدم پیشداوری را طلب می‌کند. اهمیت بی طرفی و اجتناب از هرگونه اظهار نظر عجولانه و یا مبتنی بر احساسات در بررسی‌های تاریخی کمتر از اهمیت دسترسی به اطلاعات صحیح و استناد به منابع و مآخذ مورد وثوق نیست. اهمیت این موضوع - بی طرفی در پژوهش‌های تاریخی - هنگامی شدیدتر و فاحش‌تر می‌شود که نویسنده‌ای از قومیتی قصد داشته باشد درباره حوادث و رخداد‌های مرتبط با گرایش‌های هویت‌خواهی یکی از اقوام غیرمسلط اظهار نظر کند. اگر پژوهشگر با پیشداوری و یا ذهنیتی مشخص که ناشی از پنجاه سال تبلیغات شونیستی خاندان پهلوی است وارد این عرصه شود سرانجام کارش همان خواهد شد

که آقای رضا آذری شهرضایی در یادداشت خود به آن گرفتار شده است. یادداشتی که با بینش خاص خود فقط به منابع و مآخذ دولتی استناد می کند و از میان این اسناد و منابع آنهایی را انتخاب می کند که در جهت تخطئه مردم عرب و وابسته نشان دادن حرکت آنهاست. و به هنگامی که برای بیان سیر حوادث نشانه های بارز و مشهودی از گرایشات سالم را نزد جریانات روشنفکری، آیت ... شبیر خاقانی و هیئت نمایندگی مشاهده می نماید هیچگونه اظهارنظری در این خصوص نمی کند. از بررسی علمی و علت و معلولی حوادث عاجز می ماند، به زمینه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قضیه نمی پردازد و در عوض از دریا دار مدنی که بعدها ارتباط وی با سرویس های جاسوسی آمریکا باعث فرار او شد به عنوان تثبیت کننده اوضاع و ناجی خوزستان یاد می کند.

آقای رضا آذری شهرضایی پای سخن و یا اظهار نظر نخبگان این مردم نمی نشیند و حتی برای خالی نبودن عریضه یک نمونه از اظهار نظرهای روشنفکران و مردم عرب را در بررسی خود ذکر نمی کند. ایشان حوادث را یکطرفه و در جهت توجیه اقدامات حکومتی و تقدیس مدنی نقل و تفسیر کرده و چشم خود را بر واقعیت ها و حقایق می بندد. در نهایت اینکه این مقاله بدون هیچگونه اظهارنظری درباره استحاله فرهنگی مردم عرب و تلاش ناسیونالیسم فارس برای نابودی هویت قومی این مردم و همچنین بی آنکه درباره حقوق اولیه این مردم که مطابق مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر است اظهارنظری کند به زعم خود از ظهور و سقوط پدیده ای سخن می گوید که خود به درستی آن را نشناخته است.

ضرورت بازنگری در نگرش به مسئله قومیت ها

مشکل اساسی در خصوص بحث قومیت ها نحوه نگرش به این موضوع در میان اکثر روشنفکران است. این نگرش که ناشی از پنجاه سال سیاست های شونیستی خاندان پهلوی و تمهیدات و تبلیغات انجام شده در خصوص نابودی هویت قومی اقوام غیرفارس است آنچنان در ذهن افراد رسوخ یافته که آنها را از درک و تبیین صحیح پدیده ها و حوادث و حتی ابتدایی ترین حقوق اولیه انسان ها باز می دارد.

اگر روشنفکران ما قادر باشند پوسته و غلاف ضخیم شونیستی را از بنیان های فکری خود دور سازند و با نگرشی علمی و واقع بینانه و مبتنی بر عدالت خواهی به مطالبات قومی اقوام ایرانی بنگرند در آن هنگام قادر خواهند بود به درستی و فارغ از هرگونه تعصب و پیشداوری به تفسیر حوادث بپردازند و سره از ناسره تشخیص دهند.

نگرش و بینش آقای رضا آذری شهرضایی نسبت به حوادث سال‌های ۵۸ - ۵۷ خوزستان دقیقاً مانند نگرش یک سفیدپوست متعصب اهل آفریقای جنوبی به مبارزات سیاه پوستان آن کشور است. می‌توان مبارزات سیاه پوستان برای رفع تبعیض نژادی و آپارتاید را آشوبگری و یا تحریک و مداخله بیگانگان در امور آفریقای جنوبی تفسیر کرد و می‌توان با نگرشی واقع بینانه و حق طلبانه این مبارزات را بر صد تبعیض نژادی بیان کرد. آقای آذری شهرضایی و سایر روشنفکران همفکر او باید بینش به اقوام ایرانی را اصلاح کنند. آنها باید همان چیزی را که برای خود و همزبانان خویش می‌خواهند برای سایر هم‌میهنان خود قایل باشند. پیشرفت و توسعه و شکوفایی فرهنگ و ادب را فقط برای فارس زبانان نخواهند. به علل فقر فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مناطق قومی و به ویژه خوزستان بپردازند، به علل پایین بودن سطح تحصیلات در میان مردم عرب نگاه کرده و آن را ریشه یابی کنند، به مشکلات آموزشی کودکان با زبان غیرمادری خویش نیز نیم‌نگاهی داشته باشند. مطمئناً با چنین نگاهی به موضوع قومیت‌ها، گرایش‌ها، گرایش‌ها، گرایش‌ها و "احراز نوعی هویت قومی" را به "رقابت‌های منطقه‌ای و تعارضات خارجی" مرتبط نخواهند کرد و حوادث را آن‌طور که بوده و هست بازگویی می‌کنند.

نگاهی اجمالی به حوادث سال ۵۸-۵۷

در جنوب غربی ایران و در شهرهای مرکزی و جنوبی خوزستان در حدود ۲/۵ الی ۳ میلیون نفر از هم‌میهنان عرب ایرانی ما زندگی می‌کنند که از نظر زبان، فرهنگ، آداب و رسوم و حتی پیشینه تاریخی از سایر مردم ایران متمایز هستند. رژیم رضاخان که پایه‌های آن بر استبداد و سرکوب استوار بود در خصوص قومیت‌ها سیاست استحاله فرهنگی و مسخ هویت قومی سایر اقوام ایرانی را دنبال می‌کرد. رضاخان و فرزندش ایرانی بودن را در فارس بودن تعریف می‌کردند و امنیت ملی را در گرو فارس کردن تمامی قومیت‌ها می‌دانستند. از این‌رو نگاه آنها به قومیت‌ها نگاهی امنیتی بود. این نگرش بنا به دلایلی که ذکر آن در این مقاله نمی‌گنجد در ارتباط با مردم عرب ایران شدیدتر از سایر مناطق قومی بوده است. سیاست‌ها و تبلیغات رژیم پهلوی که بر مبنای سوء استفاده از احساسات ناسیونالیسم فارس و قایل شدن برتری نژاد آریایی بود آنچنان در جامعه ریشه دوانده که اثرات مخرب آن در نگرش و دیدگاه مردم فارس و حتی روشنفکران کماکان حاکم است.

نتیجهٔ بیش از نیم قرن سلطه جابرانه رژیم پهلوی برای مردم عرب ایران در مقایسه با هموطنان مهاجر به شهرهای آنها، فقر و محرومیت، مسخ و نابودی هویت فرهنگی، تحقیر و تبعیض و

عقب ماندگی فرهنگی و اقتصادی بود. زبان و فرهنگ آنها مورد تعرض قرار گرفت و با برنامه مدون و حساب شده ای در جهت فارس کردن آنها برآمدند. به دلیل عدم آموزش زبان مادری در مدارس و آموزش اجباری زبان دیگر میل و رغبت به تحصیل در میان فرزندان آنها تقریباً صفر بوده و در نتیجه عدم واگذاری پست ها و مناصب به آنها نه تنها نقشی - حتی ظاهری و صوری - در حیات سیاسی نداشتند بلکه در سازمان ها و ادارات دولتی فاقد هر گونه نقش و اثری بودند.

رژیم پهلوی با ایجاد فرصت های شغلی برآمده از نفت، مهاجرت از سایر شهرهای ایران به خوزستان را تشویق و ترغیب کرد و در نتیجه با عدم استخدام کارکنان عرب و حتی اعمال بازنشستگی پیش از موعد و بازخرید آنها - از جمله طرح سالی دو ماه پالایشگاه آبادان [۲] - ضمن تغییر بافت جمعیتی شهرها با به حاشیه راندن آنها موجبات فقر و فاقه بیش از پیش مردم عرب را فراهم کرد.

خلاصه کلام اینکه سیاست های رژیم پهلوی علاوه بر نابودی هویت قومی این مردم، در مقام مقایسه با مهاجران غیرعرب به شهرهای خوزستان برای آنها بدبختی و سیه روزی را به دنبال داشت، موردی که در آذربایجان موضوعیت نداشت.

مسخ و استحاله فرهنگی و از بین بردن هویت قومی مردم عرب به همراه تحقیر و تمسخر تمامی مظاهر و ارزش های فرهنگی آنها موجب بروز گرایشات هویت خواهی و مبارزه به منظور حفظ هویت قومی شد. اختناق و سرکوب شدید رژیم پهلوی و عدم اعتراف به هویت قومی این مردم به همراه اظهار نظره های تحقیر آمیز مقامات دولتی در این مورد نیز مرید بر علت بود. فقدان قشر تحصیلکرده در جامعه عرب خوزستان و به تبع آن عدم وجود قشر روشنفکر سبب نشده بود که جریانات غیرروشنفکری و بعضاً بزرگان و سران قبایل در رأس این مبارزات باشند. به همین جهت مبارزات هویت خواهی این مردم هم از نظر تئوری و هم از نظر تشکیلاتی و سازمانی ضعیف بود و طبیعی است همانند سایر تشکیلات سیاسی در آن مقطع پایگاه و مرکز خود را به خارج منتقل کند و هیچ بعید نبود در این رهگذر گرفتار زد و بندهای سیاسی دولت ها نیز بشوند. مرتبط دانستن و یا به تعبیری وابسته دانستن مبارزات مردم عرب ایران به آن طرف مرزها به دور از انصاف و ظالمانه بوده و بیانگر تأثیر تبلیغات رژیم پهلوی است. ضمن اینکه این نوع قضاوت مبین عدم درک صحیح وضعیت و ستم های وارده بر مردم عرب ایران است.

جامعه عرب ایران علاوه بر فشارها و ستم های وارده به همه مردم ایران از ستم ها و تزییعات دیگری نیز رنج می برد. این ستم ها که خاص مناطق قومی ایران بوده است به هموطنان فارس آنها تحمیل نشده است.

در چنین اوضاع و احوالی مردم عرب ایران همگام با سایر مردم ایران به طور فعال و مؤثر در انقلاب و جنبش عمومی براندازی رژیم شاه شرکت کردند. خشم و نفرت مردم عرب ایران از رژیم پهلوی زمانی شدت گرفت که محمدرضا شاه در پاسخ به سؤال خبرنگاری در زوربخ مبنی بر وجود مردم عرب در ایران ضمن انکار وجود آنها فقط به وجود تعدادی کولی در خوزستان اشاره کرد. به همین خاطر سرنگونی این رژیم خواست و تمایل قلبی این مردم شد. با سقوط رژیم شاه، مردم عرب خوزستان که همه بدبختی‌ها و فلاکت‌های خود را از آن رژیم می‌دانستند رفع ستم ملی، مشارکت در تعیین سرنوشت خویش، احراز هویت قومی و محو سیاست‌ها و مظاهر ضدعربی را به عنوان سرلوحه کار خویش قرار دادند. در این مقطع عنصر جدیدی وارد عرضه مبارزات هویت خواهی مردم عرب شد که آنها وجود جوانان روشنفکر و تحصیلکرده بود. این جوانان که به سلاح علم مسلح بودند خواستار تعمیق انقلاب و احقاق حقوق مردم عرب در چارچوب یکپارچگی و وحدت ایران بودند. آنها با تأسیس کانون‌های فرهنگی در خرمشهر، اهواز و آبادان به دنبال احراز نوعی هویت قومی بودند. حتی آقای آذری شهرضایی نیز در صفحه ۶۶ به جنبه‌های مثبت این کانون اذعان داشته و "مبارزه علیه ارتجاع عرب و فارس بخصوص مرتجعین عرب که می‌خواستند از احساسات ملی مردم عرب به نفع خود سوءاستفاده کنند، احیای فرهنگ عرب، رشد سیاسی مردم و ایجاد محل تجمع برای اقوام عرب که مسائل خود را مطرح کنند" را جزء اهداف آنها دانسته است. متأسفانه اصرار ناسیونالیست‌های فارس مبنی بر عدم اعتراف به وجود مردم عرب و عدم تحقق خواسته‌های مشروع آنها و در پیش گرفتن سیاست سرکوب به جای توجه و رسیدگی به این مطالبات گریبان این کانون غیرنظامی و غیرسیاسی را گرفت و با برخورد نظامی و روش سرکوبگرانه، حبس و پرونده‌سازی با این کانون برخورد کردند. آقای آذری شهرضایی به دلیل همان بینش خویش در این مورد سکوت اختیار می‌کند و به ما نمی‌گوید چرا تکاوران نیروی دریایی و شبه نظامیان به یک تشکیلات صرفاً فرهنگی و غیرمسلح حمله می‌کنند؟ و با عده‌ای جوان بی دفاع و بی سلاح با تیراندازی و گسیل چندین کامیون سرباز و درجه‌دار و نیروهای شبه نظامی و کشته و مجروح کردن آنها برخورد می‌کنند؟

اشکال اساسی یادداشت آقای آذری شهرضایی این است که ایشان حتی برای یکبار عملکرد مقامات و مسئولین را مورد بررسی قرار نداده و مجموعه این اقدامات را نقد نکرده است. ایشان به جنبه‌های مثبت جریانان هویت‌خواه عرب در خوزستان نمی‌پردازند و دلایل عدم توجه و عنایت به این جریانان را برای خواننده بازگویی نمی‌کند. دلیل اصلی طرز برخورد نامبرده حاکمیت بینش و نگرش غیرواقعی و ناسیونالیستی بر اندیشه‌های ایشان است. به همین دلیل آقای آذری

همه اقدامات مسئولین را درست می‌دانند و در مقابل همه جریانان و تشکیلات مردم عرب را نادرست، وابسته و ... معرفی می‌کند.

همزمان با تشکیل کانون فرهنگی خلق عرب و در نخستین روزهای پیروزی انقلاب، سازمانی به نام "سازمان سیاسی خلق عرب ایران" تشکیل و ساختمانی را جهت تشکیل جلسات، بحث و تبادل نظر در اختیار گرفت. ترکیب عمده اعضای آن از برخی افراد وابسته به خاندان شیوخ و عده ای افراد متنفذ و معروف و تعدادی از روشنفکران بود. از اسم سازمان پیدا بود که خود را به عنوان جزیی از جامعه بزرگ ایرانی می‌دانستند و به هیچ وجه گرایشات تجزیه طلبانه در این تشکیلات حاکم نبوده است. ذکر این نکته ضروریست که حتی در آن مقطع افراد و یا جریاناتی که معتقد به راه حلی در چارچوب ایران نبودند به صورت علنی فعالیت نمی‌کردند. چون مردم عرب ایران چه قبل و چه بعد از آن احقاق حقوق خویش را با حفظ وحدت و یکپارچگی ایران عملی می‌دانستند.

الصاق برجسب‌های تجزیه طلبی و یا اتهام وابستگی به بیگانگان حربه کهنه رژیم شاه به منظور لوٹ کردن حرکت و جنبش هویت خواهی مردم عرب ایران و تحریک احساسات ناسیونالیسم فارس بوده است.

سازمان سیاسی خلق عرب بیشتر نماینده بورژوازی نوپای عرب بود که خواستار مشارکت بیشتری در حیات سیاسی و اقتصادی بود. علیرغم اطلاق نام سیاسی بر سر در ساختمان اختصاصی آن، سازمان مزبور فاقد برنامه مدون، استراتژی و تشکیلات بود. بر خلاف کانون فرهنگی که ترتیب دهنده چندین شب شعر بود، سازمان سیاسی هیچگونه اقدامی برای ارتقاء آگاهی‌های سیاسی و یا اعتلای فرهنگی مردم انجام نداد. در این میان باید از تلاش برخی روشنفکران موجود در سازمان سیاسی یاد کرد که نقش ارزنده ای در انزوای عناصر فرصت طلب و مشکوک و حاکمیت روش‌های عقلایی در آن مجموعه داشتند.

به غیر از دو تشکیلات فوق که هر کدام ساختمانی را برای فعالیت خود در اختیار داشتند جریانات و محفل‌های روشنفکری دیگری نیز در آن شرایط در میان مردم عرب وجود داشت. برخی از این جریانات با انتشار گاهنامه و یا هفته نامه موجودیت خویش را اعلام کرده بودند. ویژگی اصلی جریان‌ها و محافل مزبور وحدت طلبی آنها و احقاق حقوق مردم عرب در چارچوب وحدت و یکپارچگی ایران بود.

در این میان باید از نقش آیت‌الله محمدطاهر شبیر خاقانی یاد کرد که علیرغم اذعان آقای رضا آذری شهرضایی به اعلمیت نامبرده در فقه معهدا در سرتاسر یادداشت بجز یک یا دو

مورد از او به عنوان شیخ یاد می‌کند. شاید این یکی هم ناشی از بینش خاص آقای آذری به قومیت هاست که حتی آیت‌الله آنها را قبول ندارد و از او به عنوان شیخ یاد می‌کند. برخلاف اظهارنظر مغرضانه آقای آذری یکی از دلایل محبوبیت و احترام آیت‌الله خاقانی نزد مردم منطقه به خاطر عدم وابستگی او به رژیم شاه و مبارزه با آن رژیم بود که در مقام مقایسه با سایر روحانیون شهر به وضوح قابل تشخیص است. شاید آقای آذری نداند که مسجد آیت‌الله خاقانی محل تجمع و کانون انقلابیون مسلمان خرمشهری در دوره شاه بوده است.

نگرش نادرست مسئولین نسبت به قضایا و نگاه امنیتی آنها به قومیت‌ها که در مورد مردم عرب این نگاه مضاعف بود باعث شد تا سرکوبگرانه با موضوع برخورد شود و در نهایت با آن انفجار مشکوک در روز ۲۴ تیرماه زمینه‌های روانی و سیاسی حمله به منزل آیت‌الله خاقانی را فراهم کنند و به طرز ناشایستی او را که به عنوان سدی در مقابل جریان‌ات متعصب و افراطی عرب و فارس عمل می‌کرد به قم تبعید کنند.

آقای آذری شهرزایی نمی‌توانستند اقدامات مثبت آیت‌الله خاقانی را کتمان کنند ولی چون ایشان درصدد توجیه اقدامات مسئولین و بویژه آقای مدنی است لاجرم بدون هیچگونه اظهارنظری در این خصوص از کنار موضوع می‌گذرد. مسدود کردن سرحدات مرزی خرمشهر اعم از زمینی و دریایی از جمله اقدامات بسیار مثبت آیت‌الله خاقانی برای جلوگیری از ورود عناصر بیگانه و بهره‌برداری آنها از شرایط بعد از انقلاب بوده است که متأسفانه آقای آذری این اقدام مثبت را به صورت یک اقدام منفی تفسیر کرده است.

در جریان حوادث خرمشهر ایجاد بحران و متشنج کردن اوضاع سیاست و روش برخی از افراد بود، این عده که هم در میان مقامات و نیروهای شبه نظامی وجود داشته و هم در میان مردم عرب نیز دیده می‌شدند، مایل نبودند موضوع به صورت مسالمت‌آمیز حل و فصل شود و گرنه با توجه به پایگاه مردمی آیت‌الله خاقانی امکان حل مسالمت‌آمیز موضوع بسیار زیاد بود. تیراندازی هوایی - دقت کنید نه قتل و آتش سوزی یا تظاهرات - در روز حضور مهندس بازرگان کار همین عناصر افراطی بود که حضور نخست وزیر برای مذاکره را به نفع مردم عرب و به ضرر خویش و اهداف سرکوبگرانه خود می‌دیدند.

در رأس افراد تشنج طلب و بحران‌ساز آقای مدنی استاندار خوزستان و شبه نظامیان "کانون فرهنگی نظامی جوانان مسلمان خرمشهر" بودند. برخی از عناصر عرب متأثر از اوضاع و احوال انقلاب و جوشش انقلابی نمایش‌های محدود مسلحانه را به منظور نمایش قدرت و فشار بر حکومت جهت کسب حقوق قومی مطلوب می‌دانستند. اما این شیوه طرز تفکر حاکم نبود. نه آیت‌الله

خاقانی و نه کانون فرهنگی و نه قاطبه مردم عرب آن را قبول نداشتند. در مقابل مدنی به خوزستان به عنوان سکوی پرش نگاه می‌کرد. او که یک نظامی عضو جبهه ملی بود بسیار علاقه‌مند بود که با نامن کردن خوزستان و ایجاد تنش و بحران و بعد سرکوب این بحران خود را به عنوان یک قهرمان ملی و ناجی خوزستان مطرح کند. او با طرح دروغ‌های مختلف از جمله حضور جرج حبش در شادگان که هیچ منبع رسمی و غیررسمی آن را تأیید نکرد و یک دروغ محض بود و یا انفجار روز ۲۴ تیرماه در مراسم سومین روز شهادت پاسدار انوشیروان رضایی به منظور حمله به خانه آیت‌الله شبیر خاقانی و یا مصاحبه‌های سراسر کذب درصدد تشنج آفرینی و ایجاد زمینه سرکوب بود. در یکی از مصاحبه‌های خود (صفحه ۷۴ گفتگو) او چنین می‌گوید: "دست‌هایی در خارج از کشور با عناصر ضد انقلاب همکاری دارند که بعداً در این مورد به صورت آشکار از این تلاش‌ها پرده برداری خواهد شد." ولی او هیچگاه این پرده برداری را انجام نداد و به عوض آن بر اساس مدارکی که بعداً از ایشان کشف شد این او بود که با خارج از کشور در تماس بود و در فکر توطئه علیه انقلاب اسلامی. درخواست او از وزارت کشور به منظور سرپرستی تمام نیروهای سه گانه در استان و یا تماس‌های پنهانی او با برخی عناصر مشکوک سازمان سیاسی خلق عرب ایران را باید در این راستا تجزیه و تحلیل کرد.

"کانون فرهنگی نظامی جوانان مسلمان خرمشهر" که به زعم آقای آذری از نیروهای انقلابی ایرانی تشکیل یافته بود با تجمع جوانان متعصب و با تبلیغات ناسیونالیستی از ابزارهای سرکوبگری و ایجاد تشنج در شهر بود. اولاً معلوم نیست چرا آقای آذری نیروهای این کانون را ایرانی ذکر کرده است؟ مگر نیروهای کانون‌های دیگر و یا سازمان‌های دیگر غیر ایرانی بودند؟ این یکی به خوبی بیانگر همان بینش فوق‌الاشعار است که ایرانی بودن را مساوی فارس بودن قلمداد می‌کند و سایر قومیت‌ها را غیرایرانی می‌داند. ثانیاً آیا یک کانون فرهنگی می‌تواند نظامی باشد که آقایان این ملغمه را برای خود درست کرده بودند؟ ثالثاً بهتر نبود "نیروهای انقلابی ایرانی" برای اثبات حسن نیت خود و تبری از تشنج و سرکوب همانند کانون فرهنگی خلق عرب ایران عنوان نظامی را از کانون خود حذف می‌کردند؟ رابعاً چرا آقای آذری که بنظر می‌رسد خود یکی از اعضای این کانون بوده است به اقدامات تحریک آمیز و دستگیری‌های بی‌رویه و حمله به مردم بی‌دفاع توسط این کانون اشاره ای نکرده است؟

نمی‌توان منکر این واقعیت شد که در میان مردم عرب افراد خودسر و احساساتی وجود داشت، افرادی که ممکن بود از روی احساسات اقدام به عملیاتی برخلاف خواست و حرکت عمومی مردم عرب انجام دهند. همچنین ممکن بود از آنطرف مرزها کسانی درصدد بهره برداری و ایجاد

تشنج در منطقه بوده باشند. اما اینها نه تنها مورد تأیید آیت‌الله خاقانی نبودند بلکه در میان نیروهای روشنفکر و در میان قاطبه مردم نیز جایگاهی نداشتند.

برای بیان روحیه مسالمت جویانه و اقدامات سازنده آیت‌الله خاقانی و در مقابل آن تشنج آفرینی نیروهای به اصطلاح انقلابی ایرانی و شخص مدنی به ذکر چند نمونه از یادداشت های آقای آذری شهرضایی استناد می‌کنیم: در صفحه ۷۰ گفتگو آقای آذری می‌نویسد: "در نتیجه مذاکرات مدنی با (آیت‌الله) شبیر خاقانی مقرر گردید که به جز سازمان سیاسی خلق مسلمان عرب تمام کانون های موجود منحل شود و مقامات دولتی با مشارکت این سازمان امور انتظامی را تحت نظر بگیرند ولی درست در زمانی که این مذاکرات جریان داشت عده‌ای به شهربانی حمله و آنجا را خلع سلاح کردند. در پی این تحولات، وضع صورت دیگری یافت. چنین به نظر می‌آمد که رویارویی اجتناب ناپذیر شده است". راستی چه کسی از نتیجه این مذاکرات خرسند نبود و آن را به ضرر خود می‌دانست. بدیهی است سازمان سیاسی خلق مسلمان عرب که نتیجه مذاکرات به نفع او بوده است نمی‌توانست دست به چنین اقدامی بزند. این اقدام کار آنهايي بود که از نتیجه مذاکرات راضی نبودند و با این اقدام خود می‌خواستند هم حوّ را متشنج کنند و هم سازمان سیاسی خلق عرب را عامل این خلع سلاح معرفی نمایند تا به قول آقای آذری شهرضایی رویارویی اجتناب ناپذیر شود.

در جای دیگر آقای آذری شهرضایی در صفحه ۷۳ می‌نویسد "در همین روز (آیت‌الله) شبیر خاقانی از قم وارد خرمشهر شد. وی که در این سفر با امام خمینی، نخست وزیر و آیت‌الله طالقانی ملاقات کرده بود اعلام داشت مرکز قول داده است در قبال خلع سلاح، به خواسته های آنها ترتیب اثر بدهد. ولی در همین روز ظاهراً در اقدامی به تلافی عمل مزبور (منظور دستگیری سه نفر مسلح توسط پایگاه دریایی خرمشهر) پاسگاه ژاندارمری دبری فارم واقع در منطقه عرب نشین غربی جزیره آبادان مورد حمله تعدادی افراد مسلح قرار گرفته پس از اشغال پاسگاه مأموران آن خلع سلاح می‌شوند.

بدون شک افرادی که از برآورده شدن خواسته های مردم عرب و نقش مثبت آیت‌الله خاقانی راضی نبودند دست به این اقدام زده تا با متشنج کردن اوضاع مانع تحقق خواسته های مردم عرب شوند. آقای آذری که این سطور را از روز شمار جنگ نقل کرده اند هویت "تعدادی افراد مسلح" را مشخص نمی‌کنند. ولی طبیعی است که این عمل کار مردم عرب و سازمان های سیاسی آنها نبوده است. شاید بیان این سخنان در آن زمان مورد قبول واقع نمی‌شد ولی امروز با حوادثی که در دو سال اخیر و به ویژه بعد از روی کار آمدن دولت خاتمی در کشور رخ داده است و نمونه

مشهود آن کار ناوال بعد از ظهر عاشورا و حوادث کوی دانشگاه می باشد ملاحظه می کنیم که تشنج آفرینان و بحران سازان این روش و تاکتیک را قبل از همه در خوزستان اجرا کرده بودند. آقای آذری در صفحه ۷۳ و ۷۴ فصلنامه گفتگو به ذکر ناقص حوادث چهارشنبه نهم خرداد ماه ۵۸ می پردازد، ایشان در مقاله خود از خون‌های بیگناهی که در آن روز توسط تکاوران نیروی دریایی و کانون فرهنگی نظامی خرمشهر و پاسداران اعزامی از دزفول ریخته شدند سخنی به میان نمی آورد. مشارالیه در این یادداشت نمی گوید که در آن روز چرا به مردم بی دفاع و فاقد سلاح حمله کردند؟ چرا کانون فرهنگی خلق عرب ایران را با سلاح های خودکار به گلوله بستند؟ و چرا تکاوران نیروی دریایی را آنطرف رودخانه گذاشته بودند و به آنها می گفتند آن طرف آب عراقی ها هستند شما شلیک کنید؟

اما مردم ما این دو روز را به هیچ وجه فراموش نمی کنند دو روزی که بیانگر قساوت، بی رحمی، بی حرمتی و تزویر است، دو روزی که بیانگر مظلومیت این مردم هستند. یکی روز چهارشنبه نهم خرداد ۵۸ و دیگری بیست و چهارم تیر ۵۸ روز حمله به منزل آیت الله خاقانی و انتقال ایشان به قم.

علیرغم روحیه مسالمت جویانه آیت الله خاقانی و با وجود اینکه مقامات مملکتی تحت فشار عناصر افراطی فارس از جمله مدنی و کانون فرهنگی نظامی، ایشان را در حل مسالمت آمیز قضیه تنها گذاشتند. معهداً مجموعه اقدامات آیت الله خاقانی اگر با حمایت و واقع بینی مسئولین مملکتی همراه بود نه تنها عناصر افراطی و تشنج آفرین منزوی می شدند بلکه خون دهها انسان بیگناه بر زمین نمی ریخت.

برای تأیید این گفتار باز از نوشته های آذری شهرضایی مدد می گیریم چرا که حقایق و واقعیت ها چنان روشن است که نیازی به منابع معتبر دیگر نداریم.

آقای آذری شهرضایی در صفحه ۷۴ گفتگو مطالب با اهمیتی را نقل می کند اما از تفسیر و اظهارنظر درباره آنها اجتناب می کند چرا که^{۱۳} این مطالب بیانگر روحیه مسالمت جویانه آیت الله خاقانی و جنگ افروزی و اتخاذ سیاست سرکوبگرانه طرف مقابل است. او پس از ذکر حوادث روز چهارشنبه نهم خرداد ۵۸ چنین می نویسد:

" شیخ شبیر خاقانی طی اعلامیه ای اعلام کرد که در مذاکرات پیشین سه شنبه ۸ خرداد ۵۸ خود با مقامات دولتی یعنی آقایان مدنی استاندار خوزستان و حقانی شهردار خرمشهر از یک سو و نمایندگان وی آقایان حجت الاسلام دیباجی، الیاسی و شیخ عیسی آل شبیر خاقانی از سوی دیگر در مورد خلع سلاح و تخلیه و تحویل کانون فرهنگی و دفتر سیاسی خلق عرب خوزستان توافق شده

بود که نقل و انتقال مزبور تا روز پنج شنبه ۱۰ خرداد ۵۸ صورت گیرد ولی با این حال نمایندگان وی صراحتاً اعلام کرده بودند که انجام مورد گفتگو نیاز به حداقل ۲۴ ساعت مهلت دارد و در غیر این صورت مسئولیت هر گونه پیشامد و اتفاق احتمالی به عهده آقای مدنی خواهد بود و مردم مسئولیتی نخواهند داشت و لذا توافق گردید تا روز پنج شنبه ۱۰ خرداد ۵۸ موضوع مورد بحث به نحو مسالمت آمیز به انجام رسد، لیکن علیرغم توافق فوق الذکر، حوادث خونین و ناگوار خرمشهر ۲ ساعت پس از جلسه مذکور با هجوم مسلحانه با کانون فرهنگی و دفتر سیاسی خلق عرب آغاز گردید ... شیخ شبیر همچنین تهدید کرد اگر استاندار خوزستان برکنار شود ممکن است بحران جاری ابعاد گسترده تری به خود گیرد.

با اصلاح بینش و با دیدی بی طرفانه به حوادث و رویدادهای آن دوره نقش مثبت و ارزنده آیت‌الله خاقانی و جنگ افروزی و سرکوبگری مدنی و کانون فرهنگی نظامی بیش از پیش روشن می‌شود. با بررسی منصفانه و خالی از تعصب خبط بزرگ آقای آذری شهرضایی در تأیید اقدامات مدنی و مسئولین محلی آشکار می‌شود که هدف از تحریر مقاله تبرئه مدنی و نادیده گرفتن حقوق قومی مردم عرب ایران بوده است. بدون شک اگر مقامات مسئول با بینشی حق طلبانه و فارغ از هرگونه ناسیونالیسم به خواسته های مردم عرب و بویژه نقش سازنده آیت‌الله خاقانی نگاه می‌کردند و با قبول وجود جامعه عرب با هیئت نمایندگی مذاکراتی را آغاز می‌کردند نه تنها خون انسان‌های بیگناه ریخته نمی‌شد بلکه تشنج آفرینان و جنگ طلبانی چون مدنی و کانون فرهنگی نظامی نیز منزوی و رسوا می‌شدند.

بهترین و سالم ترین شیوه برخورد در آن مقطع انحلال سازمان سیاسی خلق عرب، برجیدن بساط کانون فرهنگی نظامی انقلابیون مسلمان خرمشهر بدون توسل به نیروی نظامی، تقویت نقش آیت‌الله خاقانی و انجام مذاکره به هیئت نمایندگی و تلاش در جهت رفع تبعیض و تحقیر و نابودی هویت قومی بود.

xxxxxxx

در نهایت لازم است از دیدگاه علمی به چند اصطلاح آقای آذری شهرضایی نگاهی بیافکنیم تا مشخص شود ایشان تا چه اندازه به ابزارهای علمی مجهز هستند.

ایشان در ابتدای بحث و در اولین پاراگراف اصطلاح "عشیر عرب جنوب خوزستان" را بکار می‌برد. بکار بردن این اصطلاح در مورد مردم عرب خوزستان اگر ناشی از ناسیونالیسم فارس نباشد در خوشبینانه‌ترین حالت از ندانستن تعریف عشیره و یا از عدم شناخت صحیح ایشان از بافت

اجتماعی مردم عرب ناشی می‌شود. از آنجایی که مردم عرب ایران مدتهاست زندگی کوچ نشینی را رها ساخته و زندگی یکجانشینی اختیار کرده‌اند و در یکصد سال اخیر با توسعه شهرنشینی در شهر سکونت گزیده و قشرها و طبقات جدیدی را بوجود آورده‌اند، لذا هم از نظر اقتصادی و هم از نظر اجتماعی اطلاق نام عشایر بر آنها غلط و غیر علمی است.

مورد دیگر کاربرد اشتباه یک اصطلاح به مفهوم و معنای دیگری بر خلاف معنای واقعی و ماهوی آن است. این کاربرد غلط که در حقیقت تحریف معانی می‌باشد در عنوان مقاله آقای آذری شهرضایی به وضوح قابل رویت است. آقای آذری شهرضایی عنوان یادداشت خود را "مروری بر ظهور و سقوط پدیده خلق عرب ۵۸-۵۷" گذاشته است که نفس عنوان بیانگر خلط مبحث می‌باشد. خلق عرب پدیده‌ای نبوده که ظهوری و یا سقوطی داشته باشد. خلق عرب قبل از تولد آقای آذری شهرضایی بوده و به دلیل تاریخ و تمدن کهن و فرهنگ عرب که ریشه در تمدن اسلامی دارد همچنان باقی خواهد ماند.

کاربرد غلط این اصطلاح و مترادف ساختن آن به عنوان "غائله خرمشهر" و یا "تحریکات تجزیه طلبی" و یا "تحریکات فتنه‌انگیزی" ادامه همان سیاست‌های شونیستی خاندان پهلوی به منظور لوٹ کردن مطالبات حق طلبانه مردم عرب ایران است.

اصلاح خلق عرب ایران به دلیل شرایط حاکم بر جامعه بعد از پیروزی انقلاب و ادبیات سیاسی آن دوره به مردم عرب ایران که دارای زبان مشترک، ویژگی‌های فرهنگی و تاریخ مشترک بوده و در محدوده جغرافیایی معین زندگی می‌کردند اطلاق می‌شده است. بر اساس این تعریف ملت ایران از خلق‌های مختلف تشکیل یافته که یکی از آنها خلق عرب ایران است. بعضی این تعریف را جزء ادبیات مارکسیستی دانسته و نسبت به آن حساسیت دارند و به جای آن از قومیت عرب ایران یا مردم عرب ایران یا جامعه عرب ایران استفاده می‌کنند.

برخی نیز منکر وجود مردم عرب ایران می‌شوند و برای انکار هویت قومی آنان لفظ خلق عرب را تحریف کرده و آن را به معنی دیگری بکار می‌برند. این ترفند را اول بار مدنی و کانون فرهنگی نظامی جوانان مسلمان خرمشهر بکار بردند و کاربرد آن توسط آقای آذری شهرضایی بیانگر این مطلب است که آقای آذری شهرضایی نه به عنوان یک نویسنده بی‌طرف بلکه به عنوان کسی که با عدم قبول وجود مردم عرب ایران سعی در تحریف حقایق و توجیه اقدامات سرکوبگرانه داشته به نگارش این سطور همت گماشته است.